

کجا ختم کنند. دنیا از ورزش و تربیت‌بدنی به عنوان وسیله‌ای برای جامعه‌سازی استفاده می‌کرد و پروسه قهرمان‌پروری را در راه همبستگی ملی و افزایش غرور ملی با دقت تمام به پیش می‌برد اما ما هنوز اندر خم یک کوچه بودیم. هنگامی که ورزش‌های نوین در اواخر عصرقصر از بلاد غرب وارد ایران شد و جوانان ایرانی را به مشغولیتی جسمانی و روحانی دعوت کرد جامعه پر از نخوت و

آخر و عاقبت بنیانگذاران ورزش در ایران چنان تلخ است که انگار همگی با هم عاق شده‌اند. پلان پایانی زندگی مثلث بنیانگذاران ورزش ایران – متشکل از «میرمهدی ورزشده، حسین صدقیانی و فریدون شریف‌زاده» که هر سه حدود یک قرن و اندی پیش در استامبول تحصیل کرده بودند- با وجود تمام خدمتی که به ورزش ایران کردند توأم با جانگدازی و عسرت و شکست‌خوردگی بوده است. صدقیانی پدر فوتبال ایران چنان در سال‌های آخر در تنگدستی افتاد که در تنهایی دق کرد. میرمهدی ورزشده در حالی که دار و ندار زندگی‌اش را بالا کشیده بودند چنان افسردگی گرفت که مجبور شد برای گذراندن سال‌های پایانی زندگی‌اش به نزد دخترش در استامبول کوچ کند و همانجا با زندگی وداع گوید. فریدون شریف‌زاده پدر بسکتبال ایران هم چنان در بی خبری در گذشته که کسی از قبرش و سالمرگ‌اش خبری ندارد.

سستی و خرافات و بیکاری بود و ابتدا در برابر خواص ورزش‌های نوین مقاومت‌ها کرد و در چنین شرایطی نسل اول مدیران ورزش ما خون دل‌ها خورد تا در آن بی‌پولی‌ها و تنگدستی‌ها جوانان شریف و شجاعی بیروrand که از هیچ، همه چیز بسازند و کاخ رویاهای خود را آجر به آجر با دست نحیف خود بالا ببرند. اکنون دنیا سال‌های سال بود که از ورزش، جان‌پناهی برای شهروندانش ساخته بود و با برگزاری المپیک‌ها، برای خود راه رستگاری می‌جست اما ما چنان غرق در خمودگی و ناآگاهی و فقر بودیم که هرگاه دعوت‌نامه‌های رسمی کمیته بین‌المللی المپیک به دست‌مان می‌رسید که جهت حضور در تالارهای المپین‌ها حضور به هم رسانیم، به جای شادی و سرور غرق در اندوه می‌شدیم و کاسه چه کنیم چه کنیم به دست می‌گرفتیم. مدیران‌مان عزا می‌گرفتند که خدایا اکنون ورزشکاران‌مان را با کدام پول عازم ینگه دنیا کنیم؟ قطعی، گرسنگی، ناامنی، جهالت مدام و هزار درد بی درمان، گریبان مردم را گرفته بود و تکنوکرات‌ها در پستوها افتاده بودند و آرمانگراها در محبس‌ها. مردان وزارت معارف و صنایع مستظرفه می‌دانستند که باید در کنار توسعه خط‌آهن و کشاورزی و آموزش و پرورش، نیم‌نگاهی نیز به پرورش افکار عمومی و سلامتی جمعی در سایه ورزش داشت تا رستگاری جوان‌هایش را به چشم ببیند. ابوالفضل صدری و میرمهدی ورزشده در سال ۱۳۱۸ که اولین دوره مسابقات متمرکز قهرمانی کشور در تهران برگزار شد، از اینکه حاصل زحمات خود را می‌دیدند روی پای خود بند نبودند. آنها چه می‌دانستند که دو سال بعد با حمله ارتش متفقین به ایران تمام رشته‌هایمان پنبه خواهد شد؟ وقتی دعوت‌نامه کمیته بین‌المللی المپیک به ایران رسید که خود را برای بازی‌های المپیک توکیو ۱۹۴۰ آماده کنید، مدیران ورزش ایران خجالت کشیدند که مثل دوره‌های قبلی المپیک، باز نامه پوزش‌خواهی بفرستند و اعزام کاروان ایران را به دوره بعد موکول کنند. آنها درصدد بودند فرصتی بخرند تا برای اداره تربیت‌بدنی در بودجه‌بندی سالانه دولتی پولی منظور شود که کفاف هزینه طیاره و بودجه غذای قهرمانان اعزامی را بدهد. سال ۱۳۱۸ مبدأ یک حرکت بزرگ در ورزش ایران بود. حالا وزارت فرهنگ تصمیم گرفته بود برای اعزام ایرانیان به المپیک جهانی، نخست مسابقه‌های قهرمانی کشور را در داخل برگزار کند و سپس ضمن مطالعه‌ای در داشته و نداشته‌ها و باید و نبایدهای خود به ویژه در حوزه نیروی انسانی‌اش، جریان اعزام کاروان ایران به المپیک را عملیاتی کرده و نام ایران را در میان کشورهای المپیکی پرواوزه نماید. هنگامی که اولین دوره مسابقات قهرمانی کشور با دارادودور فراوان در تهران برگزار شد و تمام قهرمانان کشوری گرد هم آمده و رکوردگیری کردند تا وضعیت خود را با حدنصاب‌های

ورودی المپیک مقایسه کنند، ما باز هم موفق به اعزام کاروان به المپیک ۱۹۴۰ نشدیم و تنها بعد از دو دوره بعدش بود (۱۹۴۸) که نخستین کاروان پا در رکاب گذاشت تا لندن را آباد کند و برگردد.

همین مطالعه بخشنامه وزارت فرهنگ و اداره تربیت بدنی ایران در تیر ماه سال ۱۳۱۸ نشان می‌دهد که مدیران نسل اول ورزش ایران که از عموم مردم به حضور عملی در مسابقات

آخر و عاقبت بنیانگذاران ورزش در ایران چنان تلخ است که انگار همگی با هم عاق شده‌اند. پلان پایانی زندگی مثلث بنیانگذاران ورزش ایران – متشکل از «میرمهدی ورزشده، حسین صدقیانی و فریدون شریف‌زاده» که هر سه حدود یک قرن و اندی پیش در استامبول تحصیل کرده بودند- با وجود تمام خدمتی که به ورزش ایران کردند توأم با جانگدازی و عسرت و شکست‌خوردگی بوده است. صدقیانی پدر فوتبال ایران چنان در سال‌های آخر در تنگدستی افتاد که در تنهایی دق کرد. میرمهدی ورزشده در حالی که دار و ندار زندگی‌اش را بالا کشیده بودند چنان افسردگی گرفت که مجبور شد برای گذراندن سال‌های پایانی زندگی‌اش به نزد دخترش در استامبول کوچ کند و همانجا با زندگی وداع گوید. فریدون شریف‌زاده پدر بسکتبال ایران هم چنان در بی خبری در گذشته که کسی از قبرش و سالمرگ‌اش خبری ندارد.

قهرمانی کشور متمرکز در ماه‌های نیمه اول پاییز دعوت کرده بودند با وجود دست خالی چه تفکرات درخشانی در سر داشتند. بخشنامه‌ای که البته بیشتر به رنجامه و فریادنامه می‌ماند و در آن حتی به مستخدمین ادارات خود نیز تأکید شده بود که اگر در رشته‌ای ورزشی دارای استعداد و جزیره هستند برای حضور در مسابقات قهرمانی ایران اقدام کنند تا از دل همین رقابت‌ها بهترین قهرمانان برای اعزام به المپیک ۱۹۴۰ انتخاب شود. تازه دو سال بعد از این قهرمانی کشور بود که وقوع جنگ جهانی دوم عملاً اجازه برگزاری المپیک را در توکیو نداد و ایران نیز به خاطر حمله ارتش متفقین عملاً ورزش خود را دچار فروپاشی دید. با اینکه ژاپنی‌ها برای برگزاری بازی‌های المپیک ۱۹۴۰ چهل میلیون دلار تصویب کرده بودند اما دوسال پیش از آن تاریخ رسماً انصراف دادند و آه ما ایرانی‌ها به آسمان رفت که چرا ورودمان به صحنه المپیک‌ها دائم با بن‌بست مواجه است؟ نه تنها المپیک توکیو ۱۹۴۰ به دلیل جنگ تعطیل شد که گسترش ویرانی‌های بجا مانده از آن، باعث شد تا لندن میزبان المپیک ۱۹۴۴ نیز نتواند بازی‌ها را برگزار کند و المپیک، هشت سال تمام در اسارت جنگ ماند و بالاخره بازی‌های ۱۹۴۸ لندن آرزوی در خفا مانده ایرانی‌ها را برآورده کرد و فرصت مناسبی برای اصلح جهانی پدید آمد تا ایرانیان حدود ۸ سال بعد از برگزاری اولین دوره قهرمانی کشور خود شانس‌شان بزند و عازم المپیک ۴۸ لندن شوند. داستان هرچه که باشد از شجاعت و کیاست شگرف مدیران نسل اول ورزش ایران کم نمی‌کند که با چه ریاضتی و برای اولین بار قهرمانی کشور را به بهترین شیوه برگزار کردند و اطلاعات کاملی از داشته‌های ورزشی خود به دست آوردند تا بفهمند در کجای قله‌ها و یا دره‌های ورزش جهان ایستاده‌اند. حالا خواندن همان بخشنامه سراسری صادره از اداره تربیت بدنی و پیشاهنگی ایران به شماره ۴۱۰۲ – مورخ ۱۳۱۸/۴/۱۱ و خطاب به رؤسای ادارات کارگزینی برای دعوت ورزشکاران به حضور در اولین دوره قهرمانی کشور و پشت‌بندش اعزام به «الومپیک»، شیرینی‌ها در دل دارد:

به وسیله تمام کارمندان و مستخدمین تابعه آن اداره در میان تمام طبقات اهالی و اصناف جست‌وجو نموده و اشخاصی را که استعداد و لیاقت ورزشی دارند و می‌توان با قدری توجه، آنها را برای شرکت در یک یا چند نوع از

مسابقه‌های مذکور در آیین‌نامه آماده نمود از هر طبقه که باشند به وسیله مقتضی تشویق به مشارکت نموده و آنان را به اداره تربیت‌بدنی در پایتخت و ادارات فرهنگ و انجمن‌های تربیت بدنی در شهرستان‌ها معرفی نمایند. به تمام کارمندان و مستخدمین تابعه آن اداره که شخصاً لیاقت و استعداد شرکت در مسابقه‌های ورزشی دارند، دستور دهند که به تمرینات ورزشی پرداخته و در هر نوع از



مسابقه‌ها که سابقه و تخصص دارند شرکت جویند و خود را برای شرکت در بعضی مسابقه‌ها آماده نمایند. در ضمن پنج نسخه آیین‌نامه ارسال و مفاد آن را به اطلاع تمام کارمندان آن اداره برسانید و از نتیجه اقدامات، ادارات تربیت‌بدنی را آگاه سازید (امضای کفیل وزارت فرهنگ). طفلک‌ها در خیابان‌ها و بیابان‌ها دنبال قهرمانان خودرو می‌گشتند! حالا ورزشده نیست که تعریف کند با اینکه ما در اولین سفر برون‌مرزی خود به بادکوبه ۱۳۰۵ سدشکنی کردیم اما بازی برگشت تمام پنبه‌هایمان را رشته کرد. وقتی از بادکوبه‌ای‌ها در تهران ۱۱ گل خوردیم فوتبال

برای مدتی تعطیل شد. انگار نطفه نخستین سفر برون‌مرزی تیم فوتبال ایران، با شوم‌بختی بسته شده بود. بدطالعی کلوب منتخب پرشیا با دو سانحه بزرگ اتومبیل مصادف شد که در تصادف نخست به محض رسیدن پای توپچی‌ها به بیرون مرز خبر رسید که ستاره موسیقی ایران – درویش‌خان – در خیابان امیریه طهران دچار قضا و بلا شده و درگذشته است و همین داستان، قلب «خان‌سردار» تک ستاره تیم ایران را جریحه‌دار کرد. دو روز بعد از ورود تیم به باکو نیز تلگرافچی‌های انزلی خبر دادند که اتومبیل «دوج» حامل ستاره‌های ایرانی هنگام عزیمت به سمت کشتی‌های خزر، در جاده رشت به انزلی تصادف خونباری کرده‌اند؛ تصادفی که پر از کشته و مصدوم بود اما به توپچی‌ها خوشبختانه آسیبی نرسید.

سه‌شنبه ۲۴ آبان ۱۳۰۵ بود که تیم ملی ایران به سرپرستی میرمهدی ورزشده به سمت بندرانزلی حرکت کرد و روز دوم آذرماه به آن سوی خاک پا گذاشت. آن روزها فقر اجتماعی چنان گسترده بود که فوتبال، محلی از اعراب نداشت و هیأت دولت مجبور شد لایحه‌ای اضطراری درباره کمک چهارصدتومانی برای اعزام این تیم تدارک ببیند (هفتم آبان). بالاخره کلوب ایرانی‌ها با سلام و صلوات از تهران عازم شهر بادکوبه شد و در بلاد بین راه به شدت مورد پذیرایی قرار گرفت. در باکو کارگران ایرانی شاغل در صنعت نفت منطقه قفقاز، برای دیدن هموطنان خود سر از پا نمی‌شناختند و از جان و دل به تشویق ایرانی‌ها می‌آمدند. اگرچه رهبری و سرپرستی این گروه بدوی با میرمهدی‌خان ورزشده بود اما بازیکنان نخستین تیم اعزامی، تحت نظارت خان‌خانان دروازه‌بان معروف ایرانی که سابقه گلری در سوئیس را هم داشت و نیز حسن مفتاح انتخاب شد. در این تیم نه تنها سه برادران خان‌سردار (حسین‌خان، احمدعلی‌خان، حسینعلی‌خان) حضور داشتند بلکه افسانه‌هایی مثل حسین صدقیانی (افندی)، علی‌کنی (علی براوو)، محمدعلی شکوه، رضاقلی کلانتر، هراند گالوستیان، پُل، یوسف سمرقندی، امیرعلی اصلانی، حسن مفتاح، کریم زندی (کریم سیبیل)، اکبر حیدری (اکبر توفان)، ناصر اخی‌وی، اکبر ناصر انشا و عزیز اقتدار (عزیز قیله) نیز شرکت داشتند. نسلی که تمام افتخارش به بازی با توپ‌های لیسری بود؛ توپ‌های تشکیل شده از یک رویه چرم و یک رویه لاستیک. دهانه توپ نیز مثل دهانه پوتین، دارای بند چرمی بود. توپوب لاستیک را «وسی» می‌نامیدند که با تلمبه باد می‌شد و آخر سر با چیزی به نام «لیسر» – شبیه جوالدوز – بندهای توپ را می‌بستند. گاهی هم توپوب لاستیک‌ها مثل توپوب اتومبیل‌ها، پنجر می‌شد که مجبور بودند آن را پنجرگیری کنند. نسلی که برای چنین توپی له‌له می‌زد و خود با ناخن دست خود بیابان‌های اطراف تهران را از سنگلاخ پاک می‌کرد نهایتش چهارتا چوب پشه‌بند و طناب هم قاطی اسبابش می‌کرد که از آنها دروازه‌ای بسازد و کاخ آرزوهایش را در آن جست‌وجو کند.

میرمهدی ورزشده نه تنها سرپرست این تیم بلکه گزارشگر اعزامی این گروه نیز بود. به عبارتی دیگر او نخستین خبرنگار اعزامی در ورزش ایران به خارج از کشور بود. روزنامه اطلاعات دوم آذر ۱۳۰۵ در شماره ۸۵ خود (دو صفحه، به قیمت چهارشاهی و به شماره تلفن ۴۴۴) طی گزارش کوتاهی در صفحه اول خود درباره تیم اعزامی به بادکوبه نوشته است: «از بندرپهلوی اطلاع می‌دهند سه نفر آقایان باقراوف، مرادوف و میسیو پارسادائف از طرف اداره فوتبال‌یست‌های قفقازیه به اتفاق آقای حسن‌زاده ارشدی رئیس هیأت محصلین ایرانی در مدارس عالی قفقاز، برای استقبال از هیأت فوتبال‌یست‌های ایرانی، از بادکوبه وارد بندرپهلوی گردیده و پس از اجرای مراسم استقبال و پذیرایی از